

توکل در عرفان

دکتر محمدحسین کرمی
دانشگاه شیراز

خلاصه

در این مقاله یکی از موضوعات مهم در اعتقادات اسلامی یعنی توکل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. این موضوع از یک طرف با زندگی مادی و عملی انسان و از طرف دیگر با اعتقاد کامل انسان در توحید نظری ارتباط تنگاتنگ دارد. بدین معنی که نیازهای مادی انسان و بر طرف کردن آنها با تمسک به اسباب مختلف مادی از یکسو و «به کردگار رها کردن مصالح خویش» و به انتظار سایه عنایت نشستن از سوی دیگر، مخالف و ناهمگون می نماید و رسیدن به نقطه ای دقیق و اتصال این دو امر به یکدیگر کاری بس ظریف است که همگان را میسر نخواهد بود. عدم آگاهی دقیق بر این امر باعث شده که گروه کثیری از مردم تمایل بیش از حد به سوی اسباب داشته باشند و گروهی اندک نیز در اعتقاد به توکل افراط نمایند.

در مقاله حاضر سعی شده است تا دیدگاه برخی از عارفان را در موضوع توکل به طور مختصر پیش چشم خواننده قرار دهیم. در این رهگذر ابتدا به تعریف توکل و سپس به بررسی توکل و اسباب، و توکل و رزق پرداخته و ارتباط دقیق و باریک آنها را با یکدیگر مشخص نموده ایم. در پایان برای نشان دادن اتحاد نظر گروهی از عارفان در این خصوص به نقل برخی از اقوال مشترک آنان مبادرت ورزیده ایم.

مقدمه

اولین خواستگاه توکل در اندیشه اسلامی قرآن کریم است و چندین آیه در خصوص توکل وارد شده است که با بیان برخی از آنها به عنوان تیمن و تبرک بحث را آغاز می‌کنیم. «وعلی الله فتوکلوا ان کستم مؤمنین»^۱، اگر ایمان دارید به خداوند توکل نمایید. «و من یتوکل علی الله فهو حسبه»^۲، هر کس توکل بر خدا نماید، پس او کفایت کار او را می‌فرماید. «وعلی الله فلیتوکل المتوکلون»^۳، توکل کنندگان باید به خدا توکل نمایند. «فاذا عزم فتوکل علی الله. ان الله یحب المتوکلون»^۴، پس هر گاه عزم کاری کردی، به خداوند توکل نما، زیرا او متوکلین را دوست دارد. «و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها»^۵، هیچ موجودی نیست مگر اینکه خداوند رزق او را می‌دهد (رزق او بر خداوند است). این آیات و دهها آیه دیگر در کلام الله مجید علاوه بر نشان دادن راه هدایت، اهمیت توکل را نیز می‌رساند.

توکل در لغت به معنی «به خدا سپردن و دل بر داشتن از اسباب دنیا و به حضرت مسبب الاسباب توجه نمودن»^۶ و نیز به معنی «به دیگری اعتماد کردن و حواله کردن و واگذار کردن کار خویش به خداوند است»^۷. و این وا گذاشتن کار خویش به خداوند، مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد به طوری که از توکل برداشت‌های متفاوتی شده، و برای آن درجات و مراتبی بر شمرده‌اند.

گروهی توکل را بدین معنی دانسته‌اند که یکسره دست از فعالیت و کار و کوشش بردارند و از هیچ وسیله و ابزار و سببی کمک‌نگیرند و از هیچ کس طلب چیزی ننمایند، بلکه یک باره خود را تسلیم و واگذار به خداوند نمایند و در زاویه و یا تکیه و یا صحرا و بیابانی خود را به مشیت الهی واگذار نموده تا حکم تقدیر در باره آنها چه باشد. به گفته حافظ شیراز:

به جدّ و جهد چو کاری نمی‌رود از پیش

به کرد گار رها کرده به مصالح خویش

چنین افرادی در میان عرفا فراوان بوده‌اند، و در رساله قشیریه، احیاء علوم الدین، کیمیای سعادت، تذکرة الاولیا و سایر آثار و تراجم اهل تصوف، در باره بسیاری از این عارفان

و شرح احوال و توکل آنها سخن ها رفته است. برای مثال در رساله قشریه از قول ابو حمزه خراسانی نقل می کند که:

«سالی به حج شدم، اندر راه می رفتم، اندر چاهی افتادم، نفس من اندر پیکار افتاد که فریاد خوان، گفتم نه، به خدا که فریاد نکنم، این خاطر هنوز تمام نکرده بودم که دو مرد آنجا فرا رسیدند. یکی گفت بیا تا سر این چاه سخت کنیم تا کسی در این چاه نیفتد، نی و چوب و آنچه بایست بیاوردند و سر چاه پوشیدند، خواستم که بانگ کنم گفتم، بانگ بدان کس کن که نزدیکتر است به تو از ایشان. خاموش شدم، چون ساعتی برآمد چیزی بیامد و سر چاه باز کرد، پای به چاه فرو کرد و بانگ همی کرد، چنان دانستم که می گوید دست اندر پای من زن، دست اندر پای وی زد، مرا بر کشید و ددی بود، و بشد. هاتنی آواز داد که یا حمزه نه این نیکوتر بود که به هلاکی از هلاک برهانیدم ترا»^۸

می بینیم حتی این عارف از گفتن «سر چاه را نپوشید» هم سرباز می زند و آن را مخالف توکل می داند. یا برخی از عرفا اگر بیمار می شدند، نه تنها دارو و درمان نمی کردند، حتی از خداوند طلب شفا نمی نمودند و در جواب کسانی که می گفتند از خدا بخواه تا ترا شفا دهد می گفتند «این تن ملک اوست، هر کاری بخواهد با آن می نماید»^۹

بسیاری از عرفا بارها بدون برداشتن زاد و توشه با توکل حج کرده اند، حتی وقتی به بعضی از آنها پیشنهاد می شد که به همراه گروهی به حج بروند چندین شرط متوکلانه می کرده اند، مثلاً هیچ چیز با خود بر ندارند، هیچ چیز از کسی طلب نکنند، و حتی اگر چیزی دادند نستانند:

«حسن خیاط گوید، نزدیک بشرحافی بودم، گروهی آمدند و بر وی سلام کردند، گفت شما چه قومید؟ گفتند ما از شامیم، به سلام تو آمده ایم، به حج خواهیم شد، گفت خدا پذیرفته کناد، گفتند: تو با ما رغبت کنی؟ گفت به سه شرط بیایم، یکی آنکه هیچ چیز بر نگیریم و هیچ چیز نخواهیم و اگر چیزی دهند فرآ نستانیم»^{۱۰}

از طرف دیگر در کلام الله آیات بسیاری آمده است که در آنها سفارش به سعی و کوشش و جهاد و مبارزه شده است و با این توکل سازگاری ندارد. به همین دلیل ایجاد تعادل و سازگاری میان این دو نوع آیات و اندیشه برخاسته از آنها بسیار دشوار می نماید، به طوری که اندیشمندی چون ابو حامد غزالی با آن احاطه علمی معتقد است که مسأله توکل در نفس خود از مشکلات مسائل اسلامی است و اینگونه شرح می دهد:

«بدان که توکل از جمله مقامات مقربان است و درجه وی بزرگ است، و لکن علم وی در نفس خویش باریک است و مشکل و عمل وی دشوار است و اشکال وی از آن است هر که هیچ چیز را جز حق تعالی اثری بیند در توحید وی نقصان است و اگر جمله اسباب نیز از میان برگیرد در شریعت طعن کرده باشد، و اگر نیز اسباب را مسببی نبیند، با عقل خویش مکابره کرده باشد و چون بیند، باشد که به چیزی دیگر از اسباب توکل کند و در توحید نقصان افتد، پس شرح توکل چنانکه عقل و شرع و توحید در هم بگوید، و میان همه جمع کند علمی غامض است و هر کسی نشناسد.»^{۱۱}

۲. تعریف توکل از دیدگاه چند تن از عارفان بزرگ

ابو حامد غزالی چنین نوشته است: «بدان که توکل حالتی است از احوال دل و آن ثمره ایمان است به توحید و کمال لطف آفریدگار، و معنی آن حالت اعتماد دل است بر وکیل و استوار داشتن وی و آرام گرفتن با وی، تا دل در وی بندد، و به سبب خلل شدن اسباب ظاهر، شکسته دل نشود بلکه بر خداوند اعتماد دارد که روزی به وی رساند.»^{۱۲}

هجوری به نقل از ابو محمد جعفرین نصیر - از اصحاب جنید - توکل را چنین تعریف و توصیف می نماید: «التوکل استواء القلب عند الوجود و العدم یعنی توکل آن بود که وجود و عدم رزق به نزدیک دلت یکسان شود، به وجود رزق خرم نشوی و به عدم آن اندوهگین نگردی، از آنچه تن ملک مالک است و به پرورش و هلاک وی حق تعالی اولیتر.»^{۱۳}

در رساله قشیریه تعریف های زیادی از قول عرفا بیان شده که به نقل یکی از آنها

بسنده می‌کنیم: «ابو عثمان گوید: توکل بسنده کردن است به خدای عز و جل و اعتماد کردن بر وی»^{۱۴}

در اللمع فی التصوف از قول ابوتراب نخشبی آمده است: «التوکل طرح البدن فی العبودیه و تعلق القلب بالربوبیه، و الطمأنینة الی الکافیة، فان اعطی شکر، و ان منع صبر، راضیاً موافقاً للقدر»^{۱۵}. یعنی توکل افکندن بدن به بندگی خداوند است و وابستگی قلب به پروردگار، و اطمینان به بسندگی خداوند. اگر بدو نعمتی بخشید شکر کند و اگر از نعمتی بازداشت صبر کند در حالی که راضی و موافق با قدر است.

۳. درجات توکل

نظر به اینکه توکل مفهومی وسیع و فراگیر دارد عرفا برای آن درجاتی قائل شده‌اند که ابتدا یک نمونه آن از قول استاد ابوعلی نقل می‌گردد و سپس به درجه بندی اصولی غزالی پرداخته می‌شود. ابوعلی گوید: «توکل سه درجه است، توکل است و تسلیم و تفویض. متوکل به وعده آرام گیرد، و صاحب تسلیم به علم وی بسنده کند و صاحب تفویض به حکم وی رضا دهد. و از وی شنیدم که توکل بدایت باشد و تسلیم واسطه و تفویض نهایت»^{۱۶}.
حجة الاسلام غزالی توکل را بر سه درجه تقسیم کرده است، پایین‌ترین درجه توکل را آن می‌داند که انسان به خداوند طوری توکل و اعتماد کند که شخصی در خصومت و دعاوی، و کیلی چابک، ماهر و فصیح، دلیر و مشفق را که از او ایمن باشد انتخاب نماید: «یکی آن که حال وی چون آن مرد باشد که در خصومت و کیلی فراز کند جلد و هادی و فصیح و دلیر و مشفق که ایمن باشد بر وی»^{۱۷}.

درجه دوم یا متوسط اینکه انسان به خداوند به نحوی توکل نماید که کودک به مادر، چون کودک اطمینان دارد که اگر طلب شیر و غذا بکند یا نکند آن مادر کفایت او را خواهد کرد و به او غذا خواهد داد و این اعتماد ریشه در طبیعت کودک دارد نه اینکه آن را انتخاب کرده باشد، بر خلاف درجه پیشین که شخص خود و کیلی را انتخاب می‌کرد:

«درجه دوم آنکه حال وی چون حال طفل باشد که در هر چه فرا وی رسد جز مادر

نداند، چون گرسنه شود او را خواند، و اگر بترسد در وی آویزد و آن طبع وی باشد و نه به تکلف و اختیار کند و این متوکلی باشد که در توکل خویش بی خبر بود از مستغرقی که باشد به وکیل، اما آن اول را از توکل خویش خبر بود... ۱۸

درجه سوم توکل آن است که انسان چنان تسلیم حق تعالی باشد که مرده در اختیار مرده شوی است یعنی هر حرکت مرده از مرده شوی است نه از او و در حقیقت شخص متوکل در این مقام برای خویش وجودی قائل نیست بلکه خود را یکسره به حق واگذاشته است. غزالی فرماید: «درجه سوم اینکه حال وی چون مرده باشد پیش مرده شوی. خویشتن را مرده ای می پندارد متحرک به قدرت ازلی، نه بخود چنانکه مرده متحرک به حرکت غاسل باشد، اگر کاری پیش وی آید دعا هم نکند». ۱۹

قشیری نیز در رساله خویش صفحات ۲۰۲ و ۲۴۶ و ۲۴۷ عین همین مثالها را آورده است.

ابونصر سراج نوشته است: «قال بعضهم من اراد ان يقوم بحق التوکل، فليحفر لنفسه قبراً ويدفنها فيه، وينسى الدنيا واهلها، لأن حقيقة التوکل لا يقوم لاحد من الخلق على كماله»^{۲۰} یعنی یکی از آنها گفته است که هر کس بخواهد حق توکل را ادا کند، باید برای خویش گوری بکند و در آن دفن شود، و دنیا و اهل آن را فراموش کند، زیرا به پای داشتن حقیقت توکل برای هیچ کس ممکن نیست. و در مثنوی شریف آمده است:

در حذر شوریدن شور و شر است	رو توکل کن، توکل بهتر است
با قضا پنجه مزن ای تند و تیز	تا نگیرد هم قضا با تو ستیز
مرده باید بود پیش حکم حق	تا نیاید زخم از رب الغلق ^{۲۱}

۴. توکل اسباب

یکی از مباحث بسیار مهم و دقیق در موضوع توکل تلفیق دادن میان توکل و بهره وری از اسباب است به طوری که مشخص کردن حد و مرز در این موضوع بسیار دشوار می نماید. برای روشن شدن این مطلب ابتدا نظر برخی از عرفا را تحت عنوان «جمع توکل و اسباب» و سپس

نظر آنها را با عنوان «توکل و نفی اسباب» می آوریم:

الف - جمع توکل و اسباب: منظور از جمع توکل و اسباب آن است که سالک، ضمن استفاده از وسایل و اسباب مختلف در زندگی، متوکل به خداوند باشد و اصالت به اسباب ندهد. اما در نظر گروهی از عرفا همین که سالک در پی کسب و کار و جذب منافع رود از اعتبار توکل وی کاسته می شود. امام غزالی گوید: «پس کسی که در توکل در این مقام بود، تجارت و حراثت و اسباب ظاهر که سنت خدای تعالی معلوم شده است، دست ندارد، ولکن بازان بهم^{۲۲} متوکل بود و اعتماد بر تجارت و حراثت خویش ندارد بلکه بر فضل خداوند دارد، که از حراثت و تجارت به مقصود رساند».^{۲۳}

غزالی کسب و جلب منفعت را به سه درجه تقسیم می کند. وی درجه اول را اسبابی می داند که سنت خداست و بدون آن هیچ کاری ممکن نیست. مثلاً غذا نخوردن و انتظار سیری داشتن را نوعی دیوانگی و جنون تلقی می کند. پس از این نوع اسباب باید به طور قطع استفاده کرد.

درجه دوم اسبابی که قطعی نیست ولی غالباً مقصود بدون آن حاصل نمی شود و ممکن هم است که بدون آن حاصل شود، مانند برگرفتن زاد و توشه در سفر. البته در این مقام بر نگرفتن زاد را شرط توکل نمی داند، چون سنت رسول اکرم (ص) این است که زاد و توشه با خود بردارند، اما توکل و اعتماد بر آن نداشته باشند، بلکه بر خدا داشته باشند. زیرا چه بسیار بوده اند که زاد و توشه آنان به تاراج رفته و آنها از گرسنگی هلاک شده اند، اما بر نداشتن توشه را نیز روا می داند، بلکه آن را گمالم توکل می شمارد.

درجه سوم آن که آن اسباب نه قطعی باشد و نه در غالب کارها بدان حاجت باشد، مثل اینکه افرادی دست به حيله و استقصاء زده و ساعت ها بیندیشند که چگونه می شود فلان چیز را کسب کرد و به فلان مقصود رسید. غزالی این نوع اعمال را مانند فال و افسون و داغ می داند و می گوید: «رسول صلوات الله علیه - متوکلان را وصف بدان کرد که افسون و داغ نکنند». پس وی این مرتبه را مردود می شمارد و می گوید: «و باید از استقصا و حيلت و تدبيرهای باریک و استادی در بدست آوردن رزق حذر کند، و اگر به چنین اسباب مشغول شود، در درجه کسی

بود که افسون و داغ کند و متوکل نبود». ۲۴

همچنین می گوید: «در جمله، توکل مکتسب آن بود که اعتماد وی بر سرمایه نبود، و نشان آن، آن بود که اگر بد زدند دل وی بنگردد و نومیدی از رزق پدیدار نیاید، چون اعتماد بر فضل خداست، داند که از جایی که نیوسد، پدید آورد و اگر نیاورد آن بود که خیرت وی در آن بود». ۲۵

توکلی که مولوی در *مثنوی معنوی* مطرح کرده است همین مرتبه از توکل - توکل مکتسب - است و بیشترین اتکاء وی بر حدیث «اعقلها فتوکل» ۲۶ - اشتر را ببند پس توکل کن - می باشد. او در دفتر اول مثنوی، در داستان حیلۀ خرگوش و شیر، نظرات خویش را در خصوص توکل مطرح می کند: نخجیران و وحوش، شیر را ترغیب به توکل در مراتب عالی می نمایند و شیر توصیه به کار و کوشش و کسب می نماید و سرانجام شیر در این بحث پیروز می شود و در حقیقت نظر جمع توکل و اسباب پیروز می شود:

گفت آری گر توکل رهبر است	این سبب هم سنت پیغمبر است
گفت پیغمبر به آواز بلند	با توکل زانوی اشتر ببند
رمز الکاسب حبیب الله شنو	از توکل در سبب غافل مشو ۲۷
نخجیران در ادامه داستان به شیر می گوید:	
ما عیال حضرتیم و شیر خواه	گفت الخلق عیال للاله
او که او از آسمان باران دهد	هم تواند کو ز رحمت نان دهد ۲۸

و شیر در پاسخ می گوید:

گفت شیر آری ولی رب العباد
 نردبانی پیش پای مانهاد
 پایه پایه رفت باید سوی بسام
 هست جبری بودن اینجا طمع خام
 پای داری چون خود را تو لنگ
 دست داری چون کنی پنهان تو چنگ ۲۹

و سرانجام ماجرا اینکه:

گر توکل می کنی در کار کن

کشت کن پس تکیه بر جبار کن^{۳۰}

با اینکه عرفا، چون پای جاذبه و عنایت در میان آید، همیشه آن را بر همه چیز ترجیح می دهند و به قول مولانا:

ذره ای سایه عنایت خوشتر است

از هزاران طاعت طاعت پرست^{۳۱}

اما همین مولانا، کار را بر جاذبه ترجیح می دهد و می گوید: نباید منتظر جاذبه نشست بلکه باید تلاش و کوشش نمود تا جاذبه فرا رسد، و تا جاذبه نرسیده، دست از کار کشیدن مجاز نیست، همچنان که تا صبح فرا نرسد، نباید شمع را خاموش نمود:

اصل خود جاذبه است لیک ای خواجه تاش

کار کن موقوف آن جاذبه نباش

زانکه ترک کار چون نازی بود

نازکی در خورد جانبازی بود

مرغ جاذبه ناگهان پرد زعش

چون بدیدی صبح، شمع آنگه بکش^{۳۲}

مولانا همین مطلب را در دفتر پنجم نیز مطرح می کند و می گوید حتی اگر با نداری خود را بجنبان. بعد داستان یوسف را مثال می آورد که با وجود اینکه زلیخا او را از هفت اتاق تو در تو عبور داده و سپس همه درها را قفل کرده بود، ولی یوسف حرکت کرد و به همین جهت درها یکی پس از دیگری بر روی او گشوده شد:

هست پیدا آن به پیش چشم دل

جهد کن پیش دل آ، جهد المقل^{۳۳}

ور نداری پا، بجنبان خویش را

تا نبینی هر کم و هر بیش را

گر زلیخا بست درها، هر طرف
 یافت یوسف هم ز جنبش منصرف
 باز شد قفل و در و شدره پدید
 چون توکل کرد یوسف بر جهید
 گر چه رخنه نیست عالم را پدید
 خیره یوسف وار می باید دويد
 تا گشاید قفل و در پیدا شود
 سوی بی جایی شما را جا شود»^{۳۴}

اینها نمونه هایی بود از بهترین سفارشها در جمع کار و کسب با توکل که از پایین ترین مراتب توکل است.

ب- **توکل و نفی اسباب**: چنانکه پیش از این گذشت در دومین درجه از درجات توکل اعتماد و توکل انسان به خدا همچون کودکی است که بر مادر اعتماد کلی دارد و از هر چه که با وی روبرو شود مادر را می بیند و او را می خواند. شخص متوکل نیز تمام واسطه ها و اسباب را دور می ریزد، و توجه او فقط به خداوند مسبب الاسباب است. این درجه از توکل در آثار عرفانی نمونه های بسیاری دارد که برخی از لطایف آن را یاد می کنیم:

«چون خلیل را - صلوات الله علیه - بگرفتند تا در منجنیق نهند و به آتش اندازند، گفت: حسی الله و نعم الوکیل، چون در هوا برد جبرئیل گفت: هیچ حاجت داری؟ گفت: اما عليك فلا، گفت به تونه، تا وفا کرده باشد».^{۳۵}

در دفتر اول مثنوی، از قول نخجیران خطاب به شیر آمده است:

صد هزار اندر هزار از مرد و زن
 پس چرا محروم ماندند از زمن
 صد هزاران قرن ز آغاز جهان
 همچو اژدها گشاده صد زبان

کرد وصف مکرهاشان ذوالجلال

لتنزول منه اقلال الجبال

جز که آن قسمت که رفت اندر ازل

روی ننمود از شگال و از عمل

جمله افتادند از تدبیر و کار

ماند کار حکمهای کردگار

کسب جز نامی مدان ای نامدار

جهد جز وهمی مپندار ای عیار^{۳۶}

مولانا از زبان نخجیران به شیر می گوید: در قرآن و سایر آثار، نقل شده که هزاران هزار در پی کسب و عمل و . . . رفتند ولی به نتیجه نرسیدند، و به جز آنچه از آغاز مقدر شده بود به کسی نرسید، پس اینها جز خواب و خیالی نیست.

«ابو عبدالله قرشی را پرسیدند از توکل، گفت: دست به خدای زدن به همه حالها. سائل گفت زیادت کن، گفت هر سببی که ترا سببی رساند، دست به داشتن، تاحق تعالی متولی آن بود.»^{۳۷}

حکیم سنائی نیز در داستان پیرزنی که کشتک او خشک شده بود، از زبان وی می گوید:

علت رزق تو، به خوب و به زشت

گریه ابرنی و خنده کشت

بی سبب رازقی یقین دانم

همه از تست نامم و جانم^{۳۸}

توجه نداشتن به اسباب و اهمیت دادن به عنایات و جذبات در لابلای اشعار حافظ نیز فراوان است، دو بیت آن برای نمونه نقل می گردد:

چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است

آن به که کار خود به عنایت رها کنند

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است
 راهرو گر صد هنر دارد توکل بایش

۵. توکل و رزق

عمده ترین موضوع در توکل بحث رزق و روزی دهی خداوند، بدون تکیه به اسباب و علل است. لذا در این مرحله سالک متوکل باید متوجه باشد که «و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها».^{۳۹} یعنی هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه خداوند روزی او را می دهد. همچنانکه انسان به دلیل اطمینان به فراوانی آب، به طور طبیعی در این اندیشه نیست که مثلاً امروز آب خوردن را از کجا فراهم کند. باید به روزی دهی خداوند ایمان و اطمینان داشته باشد که خداوند غذا و روزی وی را هر کجا که باشد بدو می رساند. پس نباید در اندیشه حیل و افسوس و ... باشد. «... و به دل اعتماد کند بر فضل خدای تعالی و حیلست و تدبیر در باقی کند، و بداند که روزی وی مقدر است و به وقت خویش به وی می رسد»^{۴۰}

حدیث معروف نبوی «الرزق یطلب العبد کما یطلبه»^{۴۱} الهام بخش بسیاری از عرفا بوده و در آثار منظوم و مثنوی متجلی شده است مولانا جلال الدین بلخی چندین بار مفهوم این حدیث را در ابیات مثنوی گنجانیده است:

آن یکی زاهد شنید از مصطفی
 که یقین آمد به جان رزق خدا
 گر تو خواهی ورنخواهی رزق تو
 پیش تو آید دوان از عشق تو

هین توکل کن ملرزان پا و دست
 رزق تو از تو، به تو عاشق تراست

عاشق است و می زند او مول و مول
 که ز بی صبریت داند ای فضول
 گرتورا صبری بدی رزق آمدی
 خویشتن چون عاشقان بر توزدی
 این تسب و لرزه ز خوف جوع چیست
 در توکل سیر می تانید زیست^{۴۲}

غزالی نیز می نویسد: «گفته اند که اگر بنده ای از روزی خویش بگریزد، روزی وی را طلب کند، و اگر از خدای تعالی سؤالی کند تا وی را روزی دهد، گوید: ای جاهل ترا بیافریدیم و روزی ندهیم»^{۴۳} غزالی در جای دیگری نیز همین مطلب را با شرح و بسط بیشتری آورده است:

«چون کسی را ایمان تمام بود و به تقوی مشغول گردد، اگر چه کسب نکند، اسباب رزق وی ظاهر بود چنانکه کودک در رحم مادر عاجز است از کسب، روزی وی از راه ناف به وی می رسد. چون بیرون آید از سینه مادر می رساند، چون طعام دیگر بتواند خورد به وقت خویش دندان بیافریند. اگر مادر و پدر بمیرند و یتیم ماند، چنانکه شفقت را بر مادر موکل کرد، رحمت یتیم در دل خلق پدیدار آید، پیش از این مشفق یکی بود و دیگران به وی باز گذاشته بودند، چون مادر و پدر برفت صد هزاران به شفقت برانگیخت...»^{۴۴}

ابوالقاسم قشیری نکات، اقوال و ماجراهای زیادی در خصوص توکل انسان به روزی دهی خداوند نقل کرده است که خواندنی و قابل توجه است که ما فقط یک نمونه را می آوریم: «گویند در روزگار پیشین مردی به سفر شد، قرصی داشت و گفت: اگر این بخورم بمیرم، خدا فریشته ای بر وی موکل کرد، گفت اگر بخورد وی را روزی ده، و اگر نخورد وی را چیز مده. قرص نخورد تا از گرسنگی بمرد»^{۴۵}.

۶. اقوال مشترک عارفان در باره توکل

در آثار عرفا چنانکه پیشتر نیز نمونه هایی را دیدیم، سخنان و داستانهای مشترک بسیاری در مورد شرح احوال متوکلان نقل شده است، به ویژه این اقوال مشترک در **کیمیای سعادت** و **رساله قشیریه** بسیار زیاد است، به طوری که به نظر می رسد که هر دو نویسنده یا از منبع واحدی استفاده کرده یا یکی از آنها از اثر دیگری بهره مند شده است. چنانچه نظر دوم صحیح باشد باید امام غزالی از اصل **رساله قشیریه** استفاده کرده باشد.

نکته ای که یادآوری آن خالی از فایده نیست این است که در متون کهن فارسی بویژه در لابلای آثار عرفانی، اقتباس های لفظ به لفظ و یا برداشت یک معنی و مفهوم و تغییر دادن لفظ آن بسیار معمول بوده است و به هیچ وجه نویسنده خود را ملزم به یادآوری منبع مورد استفاده نمی دیده است، به همین جهت چنانچه در هر کدام از آثار عرفا به جستجو پردازیم رد پای آثار پیشین را خواهیم دید. اینک چند نمونه از این اقوال مشترک را ذکر می کنیم:

ترجمه **رساله قشیریه**: «گروهی اندر نزدیک جنید شدند، گفتند، روزی همی جویم، گفت اگر دانید که کجاست بجوئید، گفتند از خدای تعالی بخواهیم، گفت اگر دانید که شما را فراموش کرده است باز یاد وی دهید گفتند اندر خانه شویم و بر توکل بنشینیم، گفت تجربه شک بود، گفتند پس چه حیلست است؟ گفت دست به داشتن از حيله». ۴۶

کیمیای سعادت: «جماعتی در نزدیک جنید رفتند. گفتند روزی خود را چه کنیم؟ گفت اگر دانید که کجاست طلب کنید، گفتند از خدای تعالی روزی خویش را سوال کنیم، گفت اگر دانید که فراموش کرده است با یاد وی دهید. گفتند توکل کنیم و می نگوییم تا چه بوده گفت توکل به آزمایش شک بود، گفتند پس چه حیلست است؟ گفت دست از حیلست برداشتن». ۴۷

ترجمه **رساله قشیریه**: «عمر بن سنان گوید ابراهیم خواص به ما بگذشت گفتیم از عجائب ها که دیدی ما را خبر ده، گفت مرا خضر دید، صحبت خواست، ترسیدم که توکل من به وی تباہ شود از صحبت وی مفارقت کردم». ۴۸

کیمیای سعادت: «خواص گوید: خضر را دیدم، به صحبت من راضی شد و لکن وی را بگذاشتم که ترسیدم دل به وی اعتماد کند و آرام گیرد و توکل من ناقص شود». ۴۹

ترجمه رساله قشیریه «حذیفه مرعشی را پرسیدند و او خدمت ابراهیم ادهم کرده بود...» ۵۰

کیمیای سعادت: «حذیفه مرعشی را پرسیدند چه عجب دیده‌ای از ابراهیم ادهم که تو خدمت وی کرده‌ای...» ۵۱

علاوه بر این‌ها ماجراهای دیگری نیز در این دو اثر مشترك است از قبیل داستان ابویعقوب بصری و پی غذا ماندن او به مدت ده روز و سرانجام یافتن شلغمی و نخوردن آن و رسیدن بسته‌ای از بهترین خوراکیها که در صفحه ۲۵۵ رساله قشیریه و عیناً در صفحه ۸۱۶ کیمیای سعادت آمده است.

حدیث پیامبر اکرم در مورد توکل و ورود متوکلان به بهشت و برخاستن عکاشه و دعا خواستن از پیامبر، و برخاستن دیگری و همین را در خواستن و جواب پیامبر (ص) بدو، که عکاشه بر تو سبقت گرفت، در صفحه ۲۴۵ رساله قشیریه و ۸۱۵ کیمیای سعادت آمده است.

داستان ابراهیم خواص و همراه داشتن سوزن و ریسمان و رکوه و ناخن پیرا در تمام سفرها و پرسش از وی و پاسخ او در صفحه ۲۵۱ رساله قشیریه و صفحه ۸۱۱ کیمیای سعادت آمده است.

ماجرای اعرابی که نزد پیامبر (ص) آمد و توکل کردن او و رها نمودن شتر، سفارش پیامبر (ص) که اشتر را ببندد و توکل کن، در صفحه ۲۴۷ رساله قشیریه و صفحه ۸۲۰ کیمیای سعادت، و بیت ۹۱۳ از دفتر اول مشنوی آمده است...

۷. نتیجه گیری

توکل یکی از موضوعات مهم در اعتقاد اسلامی و علم کلام است. برای پی بردن به اهمیت توکل کافی است بدانیم در قرآن کریم بیش از هفتاد مورد

واژه های مختلف ماده «وکل» به کار رفته که یازده مورد آن به صیغه امر - توکل و توکلوا - می باشد. جای آن است که به این موضوع بیش از این بها داده شود و پژوهش های دقیق و مقالات و رساله های محققانه بیشتری در این خصوص تدوین شود.

از مجموعه مباحثی که در این گفتار به میان آمد، این نتیجه حاصل می شود که برخی از عرفا در موضوع توکل راه افراط پیموده اند^{۵۲} و گروهی دیگر راهی معتدل و میانه پذیرفته و سفارش کرده اند که در امور محال یا نزدیک به محال که احتمال مرگ انسان در آن است از توکل پرهیز شود و به گفته غزالی: «اگر کسی در غاری نشیند که راهگذار خلق نبود و آنجا گیاه نبود و گوید توکل می کنم، این حرام بود و خویشتن را هلاک کرده باشد»^{۵۳}. بدون تردید بهترین راهنما برای تشخیص حد و مرز توکل، سفارش پیامبر اکرم به اعرابی است که «زانوی اشترت را ببند و توکل کن»^{۵۴}. یعنی از همه اسباب استفاده کردن و در عین حال به آنها اعتماد نداشتن و متوکل به خداوند بودن.

منابع و یادداشت ها

۱. قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۲۳.
۲. قرآن کریم، سوره ابراهیم، آیه ۱۲.
۳. قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۵۱.
۴. قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.
۵. قرآن کریم، سوره هود، آیه ۶.
۶. رك. رامپوری، غیاث الدین. *غیاث اللغات*، به کوشش منصور ثروت، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۷. رك. معین، محمد. *فرهنگ فارسی*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۸. قشیری، ابوالقاسم، *ترجمه رساله قشیری*، به کوشش فروزانفر بدیع الزمان، تهران، انتشارات: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، ص ۲۵۹.

۹. رك. هجویری، **كشف المحجوب**. به كوشش ژوكوفسكى، تهران: اميركبير، ۱۳۳۶، ص ۱۹۷.
۱۰. منبع شماره ۸، ص ۲۵۷.
۱۱. غزالى، ابوحامد. **كيمياء سعادت**. به كوشش حسين خديوجم، تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، تهران: ۱۳۶۴، ص ۵۲۷.
۱۲. همان، ص ۸۰۸.
۱۳. منبع شماره ۹، ص ۱۹۷.
۱۴. منبع شماره ۸، ص ۲۵۰.
۱۵. سراج طوسى، ابونصر. **اللمع فى التصوف**، به كوشش عبدالحليم محمود، طه عبدالباقي. قاهره: دارالكتب الحديثه، ۱۹۶۰، ص ۷۸.
۱۶. منبع شماره ۸، ص ۲۵۰.
۱۷. غزالى، ابوحامد. **كيمياء سعادت**. به كوشش احمد آرام، تهران: انتشارات بهجت، ۱۳۶۱، ص ۸۰۹.
۱۸. همان.
۱۹. همان.
۲۰. منبع شماره ۱۵، ص ۷۹.
۲۱. محمد بلخى، جلال الدين. **مثنوى معنوى**. چاپ چهارم، تصحيح نيكلسون. تهران: انتشارات مولا، ۱۳۶۵، ۹۱۱-۱/۹۰۹.
۲۲. يعنى با اين وجود.
۲۳. منبع شماره ۱۱، ص ۸۰۹.
۲۴. همان، ص ۸۱۳.
۲۵. همان، ص ۸۱۴.
۲۶. ابن جوزى در صفحه ۲۷۹ از انس بن مالك روايت مى كند: «جاء رجل الى النبى و ترك ناقته بباب المسجد فسأله رسول الله (ص) عنها، فقال اطلقتها و توكلت على الله،

- قال (ص) اعقلها و توکل. «تعلیقات حدیقه الحقیقه»: تألیف مدرس رضوی. تهران: انتشارات علمی، ص ۱۷۴.
۲۷. منبع شماره ۲۱، ۱۴-۱/۹۱۲.
۲۸. همان، ۹۲۸-۱/۹۲۷.
۲۹. همان، ۳۱-۱/۹۲۸.
۳۰. همان، ۱/۹۴۷.
۳۱. همان، ۶/۳۸۶۹.
۳۲. همان، ۶/۱۴۷۷-۸.
۳۳. جهدمقل: به کوشش درویش (مقدار کوششی که در حد تحمل مرد درویش و تهیدست است) سعی اندک. مأخوذ از حدیث: «افضل الصدقه جهدمقل...». منبع شماره ۷.
۳۴. منبع شماره ۲۱، ۸-۵/۱۱۰۳.
۳۵. منبع شماره ۱۱، ص ۷۹۹.
۳۶. منبع شماره ۲۱، ۵۵-۱/۹۵۰.
۳۷. منبع شماره ۸، ص ۲۵۰.
۳۸. سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۰۷، بیت ۹ و ۱۱.
۳۹. قرآن کریم، سوره هود، آیه ۱۱.
۴۰. منبع شماره ۱۱، ص ۸۰۸.
۴۱. فروزانفر، بدیع الزمان. احادیث مثنوی، تهران: انتشارات امیر کبیر. ۱۳۶۶. ص ۱۶۹، به نقل از جامع صغیر، ۲، ص ۲۵.
۴۲. منبع شماره ۲۱، ۵۴-۵/۲۸۵۱.
۴۳. منبع شماره ۸، ص ۱۱۲.
۴۴. همان، ص ۸۱۶.

۴۵. منبع شماره ۸، ص ۲۵۷.
۴۶. همان، ص ۲۵۴.
۴۷. منبع شماره ۱۱، ص ۸۱۷.
۴۸. منبع شماره ۸، ص ۲۵۰.
۴۹. منبع شماره ۱۱، ص ۸۱۴.
۵۰. منبع شماره ۸، ص ۲۶۰-۲۵۹.
۵۱. منبع شماره ۱۱، ص ۵۱۴-۵۱۵.
۵۲. همان، ص ۲.
۵۳. همان، ص ۸۱۳.
۵۴. منبع شماره ۲۶.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

وَالصَّلَاةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَأْسِ مُحَمَّدٍ وَتَرَاهُ

آنکه - مرد مرده را بخدا - خواند و خون به کار نبرد از او، چون

تیرافکنی است که از کمان با بی غزه تیر اندازد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی